

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

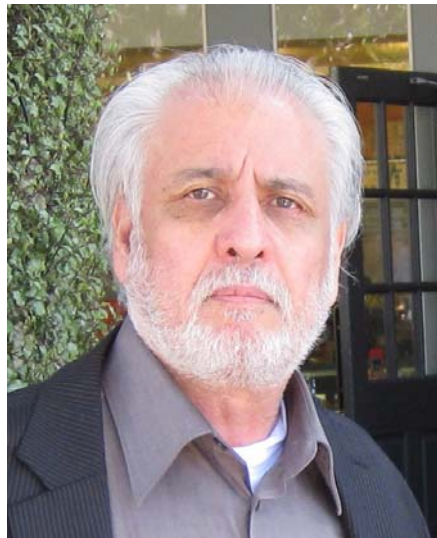
afgazad@gmail.com

Satire

طنز

سید موسی عثمان هستی

۱۴۰۹۰۹



روان شهید پهلوان احمد جان شاد باد!

این هفته ، هفته سروصدا درمیدای جهان و سرزمین ما افغانستان عزیز بخاطری ۱۱ سپتمبر و شهادت قهرمان ملی!!!! احمد شاه مسعود بود. روان بلدنگ های غول پیکر و روان قهرمان ملی!!!! شادکه این دوقصرویران گردید. دوباره در بهشت بخاطر قهرمان ملی!!!! احمد شاه مسعود بنا شد و منتظر دیگر یاران وی که در جنگ های کابل رهبرانقلابی و قهرمان!!!! خود را صادقانه همراهی کرده اند ؛ می باشد.

این سروصداها مراباید روزهایی انداخت که ملت ما از یک قهرمان دیگر بنام پهلوان احمد جان یاد نمی کند، پهلوان احمد جان بود که از احمد شاه مسعود قهرمان ساخت و جای پای وی را که بعد از حمله پنجشیر بدستور **آی اس آی** در زمان سردار محمد دوود خان شهید!!!! کوتاه شده بود. باز کرد.

هیچ پنجشیری با وجدان این حرف را انکار نمی کند و اگر دیگران انکار کنند استاد محترم بزرگ و دانشمند پوهاند غلام علی امینی برادرانجینرفاروق امینی که در تجارت شریک من بود و شوهر خواهر و پسر عمه پهلون احمد جان می شد و خواهر فاروق هم زن اول پهلون احمد جان بود. پهلوان احمد خان پسر پهلوان احمد جان در کشوری که من زندگی می کنم یعنی در تورنتوی کانادا می کند و گاه گاه "کاکا" گفته سری به دیدن گا گای پیر خود که یادگار پدر و پدر کلان وی است می زند و کاکای خود را از وقتی می شناسد که من در خانه احمد جان پنهان همراهی قهرمان ملی!!!!!! احمد شاه مسعود بودم چیزی که من می نویسم آنها از این ماجرا باخبر هستند و انکار نمی کنند.

بیاد دارم که احمد شاه مسعود از مقر محقر بالا حصار **آی اس آی** پشاور بعد از کودتای ثوریه نورستان آمده بود، از ترس مردم پنجشیر که بخاطر حمله آن بدستور **آی اس آی** و گلب الدین که در زمان سردار محمد داوود به پنجشیر حمله کرده بودند، به پنجشیر آمده نمی توانست.

زیرا احمد شاه مسعود با دار و دسته **آی اس آی** فرار کرده بودند. شاه ابدال روان شاد و عبدالستار جبل السراجی شوهر عمه محمد بیگ خاں نوال مواد مخدر وزارت مواد مخدر برادر انجنر حیدر جبل السراجی انجنر وزارت فواید عامه ستار مشهور به مستوفی عبدالستار بود گرچه او دوست من بود او مستوفی نبود از پوهنخی اقتصاد پوهنتون کابل فارغ شده بود حزب اسلامی او را بعد از مرگش بنام مستوفی شهرت دادند ستار مستوفی در جنگ پنجشیر بدست مردم پنجشیر و مصونیت ملی دستگاه جاسوسی سردار محمد داوود اسیر شد و احمد شاه مسعود و جاسوسان **آی اس آی** دوباره به پاکستان فرار کردند و ستار و شا ابدال و چند نفر دیگر که از هم رکابان همین قهرمان ملی!!!! بودند از طرف دولت داوود و مردم پنجشیر اسیر شده بودند تا آمدن حزب دموکراتیک خلق در زندان دهمزنگ زنده بودند و من در زندان از نزدیک با آنها معرفی بودم و شب ۱۲ جوزا همان سال اول کودتای ثور با دیگر دار و دسته اخوانی ها و مسلمانان صادق وطن ما از زندان پلچرخی ناجوانمردانه بدون محکمه کشیده و کشته شدند روان شان شاد .

احمد شاه مسعود که نفوذ و قدرت پهلوان احمد جان پسر مدیر صاحب محمد صدیق خان پنجشیری را می دانست و چند وقتی همراه آقا جان برادر پهلوان احمد جان شاگرد پهلوانی پیش احمد جان پیش از رفتن به پاکستان بود به استاد خود پهلوان احمد جان نامه نوشته بود و خواهش کرده بود که شرایط آمدن وی را از نورستان تا به پنجشیر مساعد سازد.

و هم او را حمایت کند که جنگ های چریکی را در پنجشیر و شمال بکمک مردم پنجشیر و پهلوان احمد شاه خصوصاً در نامه خود کمک خانواده حاجی گلستان خان و بوستان خان که دو برادر دوگانگی بودند و پسران کاکای وکیل قیوم خان می شدند نموده بود . احمد شاه مسعود زیادتز از قوم خود که از شاگردان دستگیر پنجشیری مانند جان محمد خان خسر ولی مسعود پدر خانم فرشته جان حضرتی و میرداد خان پنجشیر بودند؛ به آن قوم تکیه می نمود.

پهلون احمد جان نامه ای به جواب احمد شاه مسعود نوشت و گفت:

بشرطی من همراه شما و ۹ نفر همراهت که با تو در نورستان بخاطر جهاد مقدس آمده اید کمک می کنم اول در بین شما کارکنان **آی اس آی** نباشد اگر باشد آنها را با خود آورده نمی توانید شرط ما و شما همین است که ملت ما

خصوصاً مردم پنجشیر از پاکستانی ها خاطره خوش ندارند و **آی اس آی** دستگاه جاسوسی پاکستان در وطن ما توطئه می کند .

اگر می توانید با آنها روابط خود را قطع کنید، قدم های شما سر چشم و اگر میخواهید به دستور **آی اس آی** جهاد را در افغانستان آغاز کنید از همان راهی که آمده اید، برگردید.

مثلیکه در وقت حمله شما به پنجشیر مردم پنجشیر از شما بخاطر **آی اس آی** حمایت نکردند امروز هم حمایت نمی کنند .

پهلون احمد جان در نامه نوشت من محترم حاجی گلستان مامای خود را با آقا جان برادر خود فرستادم اگر با این شرایط شما و رفقای شما موافقه دارید من و مردم شریف پنجشیر از زن تا مرد در خدمت شما و جهاد قرار داریم.

و من همراه شما به بدخشان هم نزد پیروان مولانا باعث می روم که در جنگ های چریکی ید طولا دارند.

و هم شمارا به عبدالمجید کلکانی که در مخفی کاری ید طولا دارد، معرفی می کنم . همان بود که حاجی گلستان

خان و آقا جان برادر پهلون احمد جان که بعد ها توسط شورای نظار در زمان طالبان بدستور احمد شاه مسعود به اثر

پلان های مارشال ، قسیم ، عبدالله عبدالله و قانونی بگفته فضل احمد مشهور به عبدالرحمن محمودی که توسط

جنرال قره بیگ پنجشیر آشکارا در میدان هوایی در مقابل چشم تیزبین پولیس و خاد کشته شد. داکتر عبدالرحمن در

هند به من گفت: که آقا جان به دستور احمد شاه مسعود در کابل ترور شد، احمد شاه مسعود فرمان ملی **!!!!** شما

ملت گوسفندی توسط آقا جان و حاجی گلستان آورده شده بودند همان وقتیکه احمد شاه مسعود نمک حلال که در

دستر خوان مدیر محمد صدیق پدرا احمد جان کلسترول آن با لا رفته بود به قدرت رسید اول احمد جان را شهید

ساخت روان وی شاد باز پیروان مجید و باعث راکشت مگر با تأسف امروز برخی از پیروان آنها در عوض این که

از وی و باندش ابراز نفرت نمایند، شاخ بز را تاج افتخار خود ساخته اند.

مرگ احمد شاه مسعود همان قدر با ارزش پیش ملت ما بود که مرگ امیر عبدالرحمن خان به ملت افغانستان

ارزش داشت شاعری در روز اول مرگ امیر عبدالرحمن خان جلادگفته بود :

عالمی رازنده کردی آفرین بر مردند

یعنی به مرگ تو خبیث در حقیقت جهان زنده شد

من مصرع دوم بیت شاعر را پیدا کرده نتوانستم باقی مانده بیت را بخاطر چند روزی که با هم در خانه پهلوان احمد

جان بودیم روز مرگ احمد شاه مسعود دوست سابقه ام **!!!!** خود سروده ام.

"عالمی رازنده کردی آفرین بر مردنت"

پشته از کشته ساختی نشدی پاین از خرت

کس نکرد از ترس دققلب یگروزی درت

می شکند آخر تاریخ یگروزی پای خرت

نمی توانم بی طنز نوشته خود را به پایان برسانم

زن یک صاحب خانه از دست یک پزشک چتل خانه گرد به ستوه آمده بود دست و پای پزشک را بست و بدست شوهر

خود داد که او را به دریا اندازد.

امیر عبدالرحمن خان جلاد همان روز پل یک پیسگی را افتتاح میکرد دید که یک پشک چتل دست وپای بسته را آب می آورد امر کرد که پشک را از آب بکشند پشک را از آب کشیدند . امیر عبدالرحمن خان روی خودرابطرف لالا کرنیل پدرا اسماعیل خان وردک کرده گفت:

چرا دست وپای این پشک را بسته کرده اند ودر دریا رها نموده اند؟

لا لالا کرنیل گفت : شاید کدام خانه از دست این پشک به تنگ آمده باشد دست وپای آن را بسته کرده در آب انداخته باشند.

امیر عبدالرحمن خان که کمتر از امریکایی ها سخت قلب نبود دلش به پشک سوخت همان طوریکه دل امریکا به شورای نظارودیگر جنایت کاران وطن ما بعد از حمله بالای طالبان سوخت گفت: دست وپای پشک چتل را باز کنید این فرمان را بگردن آن بسته نمانید.

در فرمان نوشت این پشک به هرخانه که قدم رنجه فرماید، کسی حق کشیدن آن را ندارد. پشک راساً به همان خانه رفت صاحب خانه دید که به گردن پشک یک فرمان است ودر فرمان نوشته شده در هرخانه ای که این پشک خواسته باشد زندگی کند کسی حق کشیدن او را ندارد . صاحب خانه درمقابل پشک با خانواده خودبا احترام استاد شده گفت:

پشک جان وقتیکه تو به اثر فرمان امیر عبدالرحمن خان، صاحب خانه شدی خانه را بتورها می کنیم خدا حافظ . وطن بد بخت ما همیشه به فرمان استعمارگران اختیارش به پشک های چتل داده شده از روزیکه حزب دموکراتیک خلق شورای نظار، مجاهد ، طالب تسلیمی ، وحزب اسلامی تسلیم ودیگر خائنین به فرمان روس ها و امریکایی ها مفتخرگردیده اند من از ترس این جنایت کاران نمی توانم در وطن خود زندگی کنم این بیت زیر درد، هجران و فراق مرا بخاطر دوری از وطن نشان می دهد .

نپرس از پیری و غربت که دردناب سامان است

که انگشتان پیری همنوای خامه لرزان است

زن و اولاد و عروس در خدمت من نالان است

مهیا هستی در غربت ولی فکرم بپروان است